



دیدگاه شیخ انصاری در مورد اعمال ولایت از سوی فقیه از جهت مباشری و

اذنی

فرزاد مقبلی قرائی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶

چکیده

اعمال ولایت از سوی فقیه یکی از بحث‌های پر دامنه دارد است بین فقها یکی از فقها نام داری که این بحث را مطرح کرده اند شیخ انصاری رحمت الله علیه هستند که از دو جهت به بررسی اعمال ولایت از سوی فقیه یعنی پرداختن یکی جهت مباشری فقیه است که شباهت به علت و معلول دارد دیگری به صورت اذنی است که شباهت به شرط دارد که در این نوشتار بیان شد که در جهت اول همچنین ولایت برای فقیه ثابت نیست و در جهت دوم به صورت خیلی خیلی محدود است اعمال ولایت البته در این نوشتار به بیان همین دو جهت از ولایت برای اهل بیت نیز پرداخته شده اما در این صورت بر خلاف صورت قبل اعمال و لایت از دو جهت برای اهل بیت ثابت است

کلیدواژگان: شیخ انصاری، ولایت، فقیه، اهل بیت (ع).

مقدمه

موضوع ولایت به معنی سرپرست داشتن یکی از موضوعات ساده و روشن برای هر انسانی است بخاطر اینکه تا انسان به ضعف خود در همه جهات بنگرد فوراً به این نتیجه می‌رسد نیاز به سرپرستی دارد تا او را به سمت مقصود هدایت کند البته موضوع ولایت به صورت قطع و یقین برای خدای متعال ثابت است و هر کسی که صادقانه اندیشه کند به این نتیجه خواهد رسید اما غیر از خدا آیا دیگران بر انسان می‌توانند اعمال ولایت داشته باشند در این جا اینطور گفته شده که باید دلیلی از سوی صاحب ولایت اصلی یعنی خدا متعال برای ما تعیین شود که معین کنند این اشخاصی را که می‌توانند صاحبان ولایت باشند لکن این اصل که هر انسانی به جهت محتاج بودن خود نیاز به ولی دارد واضح است.

در مذهب تشیع بخاطر وجود روایات منصوص و متواتر مثل حدیث غدیر و همچنین ادله ای قرآنی مثل آیه سوره احزاب آیه ۶ روشن است که اهل بیت عصمت و طهارت ولی و سرپرست انسان‌ها هستند و هر جور تصرفی چه در مال و چه در انفس را می‌توانند داشته باشند.

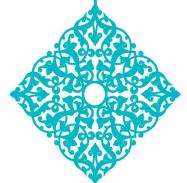
حال از اهل بیت که گذر کنیم سوال این است که آیا برای فقیهان ولایتی ثابت است برای دیگران یا نه که نوشتار حاضر در پی این است که با تاکید بر دیدگاه شیخ انصاری این موضوع را پردازش کند البته دیگران هم به این بحث پرداخته اند ولی در این نوشتار به دو جهت اعمال ولایت مباشری و اذنی پرداخته شده.

برای افرادی که خودشان توانایی تصرف در اموال خود را ندارند در شرع سرپرستی برای این افراد قرار داده شده مانند عدول مومنین و جد، یکی دیگر از آنها ولی فقیه است. محوری که در این مقاله روی آن محور حرکت می‌شود بحث ولایت فقیه یا همان حاکم، در کلام شیخ انصاری رحمت الله علیه است در کتاب مکاسب.

تعریف حاکم

مراد از حاکم در اینجا فقیه ای است که همه شرایط را برای فتوا داشته باشد (شیخ

انصاری، کتاب المکاسب، ۱۰: ۱۴۱ق: ج ۳، ص ۵۷۸)





در این تعریف ابتدا باید مراد از فقیه، سپس جامع شرایط بودن را توضیح دهیم

الف: مراد از فقیه در لغت و اصطلاح

۱. از جهت لغت «الفقه، بالكسر العلم بالشی، والفهم له والفظنة له». فقه یعنی علم پیدا کردن فهمیدن یک موضوع (فیروز آبادی، قاموس اللغة، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۲۸۹)

۲. در اصطلاح علماء، این کلمه به «فقه الاحکام» اختصاص یافته است. توضیح این که علماء اسلام، تعالیم اسلامی را منقسم کردند به سه قسمت:

الف) معارف و اعتقادات، یعنی اموری که هدف از آنها شناخت و ایمان و اعتقاد است که به قلب و دل و فکر مربوط است مانند مسائل مربوط به مبدا و معاد و نبوت و وحی و ملائکه و امامت.

ب) اخلاقیات و امور تربیتی، یعنی اموری که هدف از آنها این است که انسان از نظر خصلت‌های روحی چگونه باشد و چگونه نباشد. مانند تقوا، عدالت، جود و سخا، شجاعت، صبر و رضا، استقامت و غیره.

ج) احکام و مسائل عملی، یعنی اموری که هدف از آنها این است که انسان در خارج، عمل خاصی انجام دهد و یا عملی که انجام می‌دهد چگونه باشد و چگونه نباشد و به عبارت دیگر «قوانین و مقررات موضوعه».

فقهاء اسلام، کلمه فقه را در مورد قسم اخیر اصطلاح کردند، شاید از آن نظر که از صدر اسلام آنچه بیشتر مورد توجه و پرسش مردم بود مسائل عملی بود. از این رو کسانی که تخصصشان در این رشته مسائل بود به عنوان «فقهاء» شناخته شدند. (مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ۱۳۹۲ش: ج ۳، ص ۶۹ و ۷۰)

ب: جامع شرایط بودن شروط لازمه جهت فتوا

شرایط فقیه برای فتوا در فقه اسلامی عبارت است از

۱. مرد باشد.
۲. بالغ باشد.
۳. عاقل باشد.
۴. شیعه‌ی ۱۲ امامی باشد.

۵. حلال زاده باشد.

۶. بنابر احتیاط (واجب) زنده باشد.

۷. عادل باشد.

۸. با توجه به حساسیت و اهمیت منصب مرجعیت در فتوا، بنابر احتیاط واجب، قدرت تسلط بر نفس سرکش را داشته و حرص به دنیا نداشته باشد.

۹. مجتهد باشد.

۱۰. بنابر احتیاط واجب اعلم باشد. (خامنه ای، رساله آموزشی، ۱۳۹۸ش: ج ۱، ص ۱۰)

مناصب فقیه در شرع مقدس

الف: فتوا دادن برای مقلد در احکام عملی

مورد این منصب مسائل فرعی و موضوعات استنباطی (مثل غنا که این موضوع باید مورد شناخت فقیه بگیرد) که حکم شرعی وابسته به آنها است می باشد

ب: حکم کردن قضاوت کردن در درگیری‌ها رساندن حق به صاحب حق از همین

طریق

ث: ولایت تصرف فقیه در امول و جانها ان چیزی محور اصلی در این بحث است همین جهت است که مورد بحث واقع می شود (شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ۱۴۱۰ق:

ج ۳، ص ۵۴۵)

ولایت در تصرف از دو جهت بحث می شود: (شیخ انصاری، کتاب المکاسب،

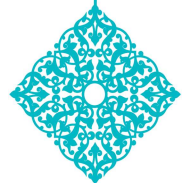
۱۴۱۵ق: ج ۳، ص: ۵۴۶)

الف: مستقل در تصرف به صورت علت و معلول

استقلال ولی در تصرف دراموال و جانهای غیر حال کار نداریم به اینکه اگر دیگری بخواهد تصرف کند در این مال آیا این تصرف وابسته به اجازه ولی است یا نیست به عبارت دیگر خود به صورت مباشرتی اعمال نظر می کند

برگشت این وجه به این است که نظر ولی علت تامه است برای تصرف خودش و

خودشان مستقیماً اعمال ولایت می کنند





مانند ولایت داشتن بر مال زکوی و زمین های وقفی و مثل قضاوت (جزایری، هدی الطلاب فی شرح المکاسب ۱۴۱۶ق: ج ۶، ص ۱۲۸)

مستقل در تصرف بودن هم برای امام معصوم تصور می شود هم برای ولی فقیه که به هر دو صورت پرداخته می شود

نکته: بنا بر اصل هیچ کسی بر دیگری سرپرستی ندارد اما طبق ادله قطعی اهل بیت عصمت و طهارت و پیامبر از این اصل خارج شدند. مراد از اصل در اینجا اصل لفظی و اصل عملی است.

اصل لفظی مثل حدیث نقل شده از قول حضرت صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه شریف:

«لا یحل مال امرئ مسلم إلا بطیب نفسه»؛ یعنی در مال دیگران فقط با اجازه او باید تصرف کرد و کسی بدون اجازه در مال دیگری نمی تواند تصرف کند. اصل عملی هم به همین صورت دلالت می کند که مثلاً عقد زید در حق بکر تاثیری ندارد (کلانتر، حاشیه مکاسب، ۱۴۱۰ق: ج ۹ ص ۳۱۵)

صورت اول: این گونه ولایت برای نبوت و امامت

۱. قرآن

الف. سوره احزاب آیه ۶

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ دَلَالَت این آیه به این صورت است که هر شخصی که ازاد است در مال و جان خود تصرف کند پیامبر بر این شخص اولویت تصرف دارد در مال و جان همان فرد (آخوند خراسانی، حاشیه مکاسب، ۱۴۰۶ق: ص ۹۲)

از ظاهر آیه که کلمه اولی دارد متوجه می شویم ولایت تصرف را حال چرا فقط ولایت بر مومنین را فرمودند سوال می شود چرا بر کفار ولایت ندارند؟ جواب این گونه بیان می شود اینجا از طرق اولیت استفاده می کنیم. چون مومن که مالش محترم است حق تصرف برای نبی است در مال و جان مومن به طریق اولی بر کافری که مالش احترام ندارد ولایت دارد.

سوال اگر ما ولایت را به معنی سلطنت بگیریم آیا بین اینکه کسی در مال و نفوس مقدم است و بین سلطنت داشتن ملازمه است؟

به نظر نویسنده، تا حدی که مقدم باشد سلطنت دارد چون در آن حیطة شخص از خودش هیچ اختیار ندارد هیچ کاری نمی تواند انجام دهد الا به اجازه و سوال کردن از دیگری این همان سلطنت را ثابت می کند

ب. سوره نور آیه ۳۰ «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِ»

این آیه شریفه هم دو ظهور دارد یک به اینکه فقط وجوب اطاعت را می رساند یعنی می فرماید وقتی خدا و رسول حکمی دادند واجب است اطاعت کردن

دو اینکه بگوییم من اختیار ندارم یعنی رسول خدا بر من سلطنت دارد و ولی من است ظهور اولی قوی تر است بخاطر اینکه می فرماید من یعص الله و رسوله به گمراهی رفته یعنی اگر اطاعت نکنی گمراه می شوی لزومی با سلطنت ندارد

(الْخَيْرَةُ) اسْمٌ مِنَ الْاِخْتِيَارِ مِثْلُ الْفِدْيَةِ مِنَ الْاِفْتِدَاءِ وَ (الْخَيْرَةُ) بِفَتْحِ الْيَاءِ بِمَعْنَى (الْاِخْتِيَارِ) وَ (الْاِخْتِيَارُ) هُوَ (الْاِخْتِيَارُ) فِي التَّنْزِيلِ: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ»

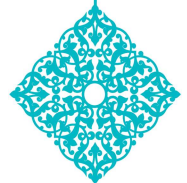
قضی: ای حکم (فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ ۱۳۹۷ق: ج ۲، ص ۱۸۵)

در فرهنگ لغت خیره را به معنی اختیار داشتن معنی کردند یعنی در موردی که پیامبر حکم کند چه اموال چه انفس دیگران باید اختیار خود را به دست پیامبر بدهند

ت: سوره نور آیه ۶۳

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

دعوت پیامبر را [به ایمان، عمل صالح و امور اجتماعی] در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، خدا کسانی از شما را که برای [بی اعتنائی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می روند می شناسد.





پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می‌کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد.

مورد استدلال در جایی است که اگر کسی مخالف دستور پیامبر چه در مال یا نفس حرکت کند دچار عذاب می‌شود

این آیه هم دلالتی ب ولایت داشتن ندارد نهایت چیزی ثابت می‌کند این است وجوب امتثال اوامر و نواهی آنهاست لزومی در تصرف ندارد (ایروانی، حاشیه مکاسب، ۱۴۰۶ق: ج ۱ص ۱۵۵)

د: سوره نساء آیه ۵۹

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است

دلالت این آیه به این است که مطلقاً باید امر نبی را بپذیری چه در انفس چه در اموال بخاطر اینکه متعلق اطاعت را بیان نکرده دلالت بر عموم می‌کند

البته قابل مناقشه هست به اینکه گفته شود در این واژه اطاعت آمده بین اطاعت و ولایت به معنای سلطه داشتن لازمه نیست بلکه وجوب طاعت هست و سرپیچی ان باعث عذاب است ولی ملازم با ولایت نیست مثل اینکه ما باید از مادر اطاعت کنیم ولی مادر ولایت به معنای سلطنت را بر ما ندارد

ج: سوره مائده آیه ۵۵

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب‌اند] که همواره نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می‌دهند

به نظر می‌رسد این آیه به صورت صریح دلالت دارد بر سرپرستی و نفوذ اوامر اهل بیت و نبی اکرم بخاطر اینکه ولایت نبی در کنار ولایت خدا بدون هیچ قیدی قرار گرفته
۲. روایات

الف: روایت ایوب بن عطیه قال النبی ص: أنا أولى بكل مؤمن من نفسه (صدوق، من لا یحضره الفقیه ۱۴۱۳ق، جلد ۴، صفحه ۳۵)

در این حدیث شریف پیامبر اکرم می‌فرمایند من بر هر مومنی از جهت تصرف در مال و نفس اولویت دارم از خود مومن بر مال و جانش

دلالت این حدیث شریف بر اولویت داشتن تصرف چه مال چه جان برای پیامبر است
ایوب بن عطیه الأعرج:

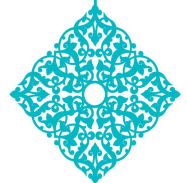
الکوفی، من أصحاب الصادق (علیه السلام)، (طوسی، رجال الشیخ، ۱۴۲۷ق: ج ۱، ص ۲۵۸)

ایوب بن عطیه: أبو عبد الرحمن الحداء، ثقۀ، روی عن أبي عبد الله (علیه السلام)، له کتاب، روی عنه: صفوان بن یحیی، (نجاشی، فهرست أسماء مصنفی الشیعه، ۱۴۰۷ق: ص ۲۵۰)

ب: قال فی یوم غدیر خم: أ لست أولى بکم من أنفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه. حدیث غدیر هم از صحیح ترین احادیث است. وجه دلالت هم همان اولویت است

ت. ان دسته از اخباری که دلالت دارد بر اینکه مخالفت پیامبر معصیت دارد و عذاب
الف: مقبوله عمر بن حنظله

عن (الاحتجاج) عن عمر ابن حنظله قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما الى السلطان أو الى القضاء أيحل ذلك؟ قال عليه السلام: من تحاكم اليهم في حق أو باطل فأنما تحاكم الى العجت و الطاغوت





المنهَى عنه، و ما حکم له به فانما يأخذ سحتا و إن كان حقّه ثابتا لأنّه أخذ به بحکم الطاغوت و من أمر الله (عزّ و جلّ)

آن یکفر به قال الله (عزّ و جلّ): يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ. قلت: فكيف يصنعان و قد اختلفا؟ قال: ينظران الى من كان منكم قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرض به حکما فأنّي قد جعلته عليكم حاکما فاذا حکم بحکم و لم يقبله منه فانما بحکم الله استخفّ و علينا ردّ و الرادّ علينا کافر رادّ على الله و هو على حدّ الشرك بالله

در این حدیث شریف امام صادق علیه سلام می فرمایند: در منازعات و دعواها اجتماعی حتما باید به ما رجوع شود کسی حق ندارد به غیر از ما رجوع کند چون که غیر از ما طاغوت است و اگر کسی حکم و امر ما را رد کند حکم و امر خدا را رد کرده شیخ عباس قمی در مورد مقبوله می فرمایند:

یکی از خبرهای شریف که مشهور بین علماء هست همه مشایخ رحمت الله علیهم آن را روایت کردن آن قدر نقل شد که بصورت یک اصل شده در خیلی از احکام مسائل قضا و و تعادل تراجیح (قمی، سفینه البحار، ۱۴۱۴ق: ج ۶، ص ۴۸۷)

«حدیث مقبول» - از اصطلاحات علم درایه و از اقسام خبر واحد - حدیثی است که فقها آن را پذیرفته و به مفادش عمل کرده‌اند؛ خواه صحیح باشد یا حسن یا موثق و یا ضعیف.

بنابر این تعریف، حدیث مقبول از اقسام مشترک بین چهار قسم اصلی حدیث به شمار می‌رود. اما برخی، حدیث مقبول را از اقسام «حدیث ضعیف» برشمرده و گفته‌اند: حدیث مقبول حدیث ضعیفی است که مشهور فقها به آن عمل کرده‌اند.

برخی، حدیث مقبول را حدیثی دانسته‌اند که عمل به آن یا نزد همه واجب است - مانند حدیثی که قراین قطعی بر صحت آن وجود دارد - یا نزد مشهور - مانند حدیث صحیح - و یا نزد برخی، مانند حدیث حسن (هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۶ق: ج ۳، ص ۲۷۵)

دلالت حدیث شریف به این است که امام می فرمایند اگر کسی حکم نبی و امام را قبول حکم خدا را قبول نکرد پس معلوم می شود به اینکه آنها ولایت دارند و ولایت آنها باید پذیرفته شود

البته همان اشکال اساسی به این جا هم بر می گردد به اینکه بگوییم بله ملازم بین اطاعت و ولایت نیست اطاعت از آنها ثابت ولی ولایتی که نفوذ بر جان ها باشد خیر
د: مشهوره ابی خدیجه

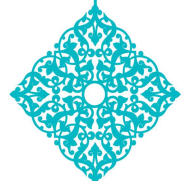
أبی خدیجه قال: بعثنی أبو عبد اللّٰه (علیه السّلام) إلی أصحابنا فقال قل لهم: إیاکم إذا وقعت بینکم خصومه أو تدارؤ فی شیء من الأخذ و العطاء، أن تحاکموا إلی أحد من هؤلاء الفسّاق، اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا، فإنی قد جعلته علیکم قاضیاً، و إیاکم أن یخاصم بعضکم بعضاً إلی السلطان الجائر (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق: ج ۷، ص ۴۱۲)

امام صادق(ع) به من فرمود: بپرهیزید از این که برخی از شما، از برخی دیگر، به نزد اهل ستم به محاکمه بروید. اما یکی از خودتان را در نظر بگیرید که چیزی از احکام ما را بدانند و او را میان خود، قاضی قرار دهید؛ زیرا من او را قاضی قرار داده‌ام. پس نزد او برای محاکمه بروید

راوی این حدیث، سالم بن مکرّم از اصحاب امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) معروف به ابی خدیجه است که نجاشی رجالی شیعه از او به عنوان ثقة یاد کرده است. این روایت را برخی صحیحه و برخی معتبره دانسته‌اند(نجاشی، رجال نجاشی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۴۲۳).

از نظر شهیدثانی اتفاق علما بر عمل به مضمون روایت و شهرت روایی بین اصحاب، ضعف سند را جبران کرده است (شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۴۱۳ق: ج ۱۳، ص ۳۳۴ - ۳۳۵).

دلالت این روایت هم به این است که بگوییم حتماً باید از اهل بیت و پیامبر اطاعت شود وگرنه دچار عذاب می شوید به همین جهت آنها ولایت دارند بر اموال و انفس
ج. توقیع مبارک





بن بابویه (شیخ صدوق)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى فَوْرَدَ التَّوْفِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ - عجل الله تعالى فرجه الشريف - أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أُرْسِدَكَ اللَّهُ وَتَبَّتْكَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ أَمَا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُوَاهُ حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَمَا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ فَإِنَّهُ تَقَتَّى وَ كِتَابُهُ كِتَابِي. (حر عاملی، وسائل شعیه، ۱۴۰۹ق: ج ۲۷ ص ۱۴۰)

اسحاق بن یعقوب یکی از علمای عصر امام حسن عسکری علیه سلام در واقع از امام مهدی عجل الله فرجه شریف سوال می کنند در زمان غیبت مشکلات برای ما پیش می آید به چه کسی رجوع کنیم برای حل این مشکل

حضرت در جواب می فرمایند به کسانی که راوی و عالم به احادیث ما هستند بعد می فرمایند آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا

مرحوم صاحب جواهر در این باره می گوید: "بر مضمون این روایت بین علما اجماع قولی و فعلی وجود دارد. (نجفی، جواهر الکلام، ۱۴۰۴ق: ج ۱۱، ص ۹۰)

دلالت این توفیق شریف به این است که اطاعت از دستورات اهل بیت و اجب است چون حجت هستند همین وجوب اطاعت دلالت بر ولایت می کند

۳. اجماع و عقل

شیخ انصاری در مورد اجماع می فرمایند که اجماع خیلی واضح است بدین بیان که مساله جوری است که کسی نمی تواند این مورد را انکار کند (شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ۱۴۱۵ق: ج ۳، ص: ۵۴۸)

مناقشه در اجماع به این است بگوییم اگر منظور شما از اجماع اصطلاحی است که در اینجا چون مدرک موجود است دیگر دلیل اجماع کاربردی ندارد ولی اگر منظور شما بر این است مساله روشن است در این صورت هم اشکالش به این است که این همه بحث در این مورد خبر از وضوح مساله نمی دهد

اما دلیل عقل به دو صورت گفته می شود

۱. دلیل عقلی مستقل

اهل بیت اولیاء نعمت ها هستند

شکر منعم واجب است پس اطاعت از اهل بیت واجب است

مناقشه در این استدلال لازمه ای بین شکر نعمت و ولایت نیست

۲. دلیل عقلی غیر مستقل

واجب است اطاعت از پدر شرعاً اهل بیت که بر پدر از همه جهت اولویت دارند پس

اطاعت از اهل بیت واجب است. مناقشه لازمه ای بین وجوب اطاعت و ولایت نیست.

صورت دوم: این گونه ولایت یعنی تصرف به صورت مستقل و علت و معلولی برای

فقیه

برگشت این وجه به این است که نظر ولی علت تامه است برای تصرف خودش یعنی

مباشرتاً اعمال ولایت می کنند (شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ۱۵: ۱۴۱۵ق: ج ۳، ص: ۵۵۱)

(عمده استدلال این صورت روایات هستند که بررسی می شود و در آنها مناقشه می

شود) در اینجا ابتدا روایت آورده می شود به صورت جزئی به نوع سند پرداخته می شود

در آخر هم مناقشه شیخ انصاری به روایات آورده می شود

الف: اخبار که وارد شده برای معرفی شان علماء

الف: «علماء امتی أفضل من انبیاء بنی اسرائیل» و قد عبر عن الأئمة علیهم السلام

بالعلماء کثیراً فی الروایات. (مجلسی، بحار الأنوار، ۳: ۱۴۰۳ق: ج ۳۵؛ ص ۳۰۴)

علماء امت پیامبر از انبیاء بنی اسرائیل بالاتر هستند

این روایت از روایاتی است که سند منقطع است از نوع معلق آن که بعضی فرمودند

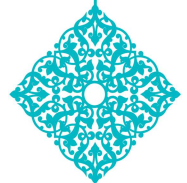
کلا سلسله سند نیست این نوع روایت ضعیف است ولی چون خاصه و عامه روایت کردند

مشهور می شود و ضعف سند آن جبران می شود

ب: «أن العلماء ورثة الأنبياء، وأن الأنبياء لم يورثوا ديناراً و لا درهماً و لكن ورثوا

أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيءٍ منها أخذ بحظِّ وافرٍ» (حر عاملی، وسائل شیعہ،

۱۴۰۹ق: ج ۱۸، ص ۵۳)





علماء وارثان انبیاء هستند و احادیث انبیای را به ارث می برند
این روایت از لحاظ سندی صحیح است و همچنین چون در کتاب کافی شریف هم
آمده طبق مبنای حضرت آیت الله شب زنده دار روایت موثق است
ت: قوله عليه السلام: «مجارى الأمور بيد العلماء باللّه، الامناء على حلاله و حرامه
(مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق:ج ۱۰۰، ص ۸۰)

کارهای مردم به دست علمای که امین خدا هستند در حلال و حرام است
این روایت مرسله است که در تحف العقول به سید شهداء علیه سلام نسبت داده شده
(تبریزی، هدایه طالب، ۱۳۵۷ق: جلد ۲، ص ۳۲۸)

روایت مرسل (حدیث مرسل) یکی از اقسام خبر واحد است و حدیثی است که راوی،
آن را از معصوم نشنیده، لیکن بدون واسطه از وی نقل کرده باشد و یا با واسطه نقل کرده،
اما واسطه را فراموش کرده و به فراموشی تصریح نموده و یا از روی عمد یا سهو آن را
نیاورده باشد و یا واسطه را با ابهام ذکر کرده باشد، مانند تعبیر «عن رجلٍ» یا «عن بعض
اصحابنا»؛ واسطه حذف شده یکی باشد یا بیشتر

ج: قوله عليه السلام فى نهج البلاغه: «أولى الناس بالأنبياء: أعلمهم بما جاؤوا به إن أوتى
الناس بإبراهيمَ للَّذِينَ اتَّبَعُوهُ الآية (رضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق: باب المختار من حکم
أمیر المؤمنین علیه السلام، الحکمه ۹۶)

نزدیکترین افراد به انبیاء کسانی هستند که علمشان بیشتر است به آورده های پیامبران
این حدیث در منابع مثل بحار الانوار و تفاسیر روایی نقل شده ولی سندی برای آن
ذکر نشده با همان مشهور بودن ضعف سندش جبران می شود

د: فى المرسله المرویه فى الفقه الرضوی: أن منزله الفقيه فى هذا الوقت کمنزله الأنبياء
فى بنى إسرائيل (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام: ص ۳۸۸)

انبیاء بنی اسرائیل هر منزلتی داشتند مثل همان منزلت برای فقاهی امت پیامبر است
این روایت هم مرسله است و ضعیف مگر اینکه با روایای که به همین صورت هستند
قبول کنیم این روایت هم وارد شده و خود کتاب هم منتسب به امام رضا نیست حداقل
این است در انتساب به امام رضا هم مناقشه هست.

ه: قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثًا: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي. قِيلَ: وَ مِنْ خَلْفَائِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي، وَ يَرَوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» (ابن بابويه، الأُمَالِي النَّصِّ، ۱۳۷۶: ص ۱۸۱)

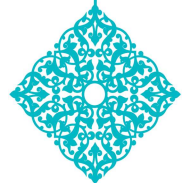
در این روای برای جانشینان خود دعا می کند بعد سوال می شود جانشینان شما چه کسانی هستند حضرت رسول اکرم صل الله علیه وآله می فرماید کسانی که بعد از من سنت و احادیث مرا روایت می کنند گفته شده سند این روایت ضعیف احادیث مرفوعه است سند مرفوعه بدین معناست:

«حدیث مرفوع» از اصطلاحات علم درایه و از اقسام خبر واحد محسوب می شود. این اصطلاح در دو معنا بکار رفته است:

حدیثی که یک - یا بیشتر از یک - راوی آن از میانه یا آخر سند آن افتاده باشد، با تصریح به لفظ رفع، مانند آن که گفته شود: «روی الکلبینی عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، رَفَعَهُ عن ابی عبدالله علیه السلام» این نوع رفع، مصداق حدیث مرسل است. حدیثی که آخر سند آن به قول یا فعل و یا تقریر معصوم علیه السلام اضافه شود؛ خواه در سند آن ارسال باشد یا نباشد، مانند اینکه صحابی امام بگوید: امام صادق علیه السلام چنین فرمود یا دیدم امام چنین کاری کرد یا من در محضر امام فلان کار را کردم و آن حضرت انکار نکرد. حدیث مرفوع به معنای دوم از اقسام مشترک بین چهار قسم اصلی حدیث (صحیح، حسن، موثق و ضعیف) است

ب: احادیث دیگری مثل مقبوله عمر بن حنظله همچنین توفیق شریف حضرت حجت مناقشه شیخ انصاری به روایات در بخش اول و نتیجه گیری این بخش دو اشکال به این روایات: (شیخ انصاری، مکاسب ۱۴۱۵ق: ج ۳، ص ۵۴۸)

اشکال اول: وقتی سیاق این روایات یا صدر آنها بررسی می شود معلوم می شود این روایات حداکثر چیزی را که می خواهند بفرمایند این است که بیان وظیفه فقهاء است که احکام شرعیه را که از انبیاء گرفته اند برای مردم تبیین و بازگو کنند از این جهت مثل پیامبران هستند نه اینکه مثل پیامبران باشند از این جهت تصرف در جان و مال مردم داشته





باشند شاهدش هم این است اگر فقیه ای طلب کند زکات را از مردم، بر مردم واجب نیست که به ایشان پردازند بلکه اگر صحت ادای خمس و زکات با پرداخت به فقیه مشروط شده بود آن وقت از باب وجوب است نه از باب ولایت

دلیل سیاق چطور دلالت می کند؟

«سیاق عبارت است از نوع چینش کلمات یک جمله و پیوند آن با جمله‌های پیشین و پسین و محتوای کلی برآمده از آن».

یا بگوییم: «سیاق کیفیت قرار گرفتن یک لفظ در یک جمله و جایگاه آن و پیوند خاص میان مفردات یک جمله و جمله‌های قبل و بعد است، به گونه‌ای که بتوان از آن معنایی کشف کرد که از منطوق و مفهوم آیه آشکارا به دست نمی‌آید، بلکه از لوازم عقلی آن است».

۱۵۵

در معنای اصطلاحی «سیاق»، نظم و ترتیب جمله‌ها و چینش کلمات مورد نظر است و مطلبی که از سیاق بدست می‌آید، بر اساس همان نظم کلمات و جمله‌هاست. به این نکته باید توجه داشت که سیاق گاهی مربوط به متن است و گاهی مربوط به چگونگی تلفظ و ادای جمله از سوی متکلم، که می‌توان به آن «سیاق آوایی» گفت. یک جمله ممکن است طوری تلفظ شود که معنای جمله خبری بدهد و ممکن است عین همان جمله به گونه‌ای ادا شود که معنای استفهام انکاری بدهد. البته امروزه با علامت‌گذاری‌های معمول در ویراستاری، نوع جمله تعیین می‌شود، ولی ما در اینجا با سیاق متن بدون در نظر گرفتن چگونگی تلفظ آن سروکار داریم.

اساساً دلالت سیاق از مقوله دلالت عقلی و بر اساس التزامات عقلی الفاظ است و در استفاده از سیاق جمله باید صرفاً از التزامات لفظ استفاده کرد. بنابراین استفاده از قراین خارجی مانند شأن نزول و آیات دیگر قرآن که در کنار آیه مورد بحث قرار ندارد و همچنین قواعد شرعی و مانند آنها، دلالت سیاق به شمار نمی‌آید.

مثلاً آیه شریفه «وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ» (سوره نساء، ۲) را با توجه به احکام شرعی چنین معنا می‌کنیم که اموال یتیمان را «پس از بلوغ» به آنها بدهید. عبارت «پس از بلوغ» را از سیاق آیه استفاده نکرده‌ایم بلکه آن را از یک حکم شرعی استفاده کرده‌ایم.

استفاده از دلالت سیاق، کمبود لفظ در بیان معانی را تا اندازه‌ای جبران می‌کند. سیاق آنچنان اهمیتی دارد که می‌توان معنای مراد لفظی را که از اضداد است، به وسیله آن معلوم ساخت. همچنین مخاطب با توجه به سیاق کلام می‌تواند معنای مجازی لفظ را بفهمد. (یعقوب جعفری، مقاله دلالت سیاق و نقش آن در فهم آیات قرآن).

اشکال دوم: گرچه روایات عمومیت مثلث را ذکر می‌کنند ولی عمومیت این روایت در حد همین وظیفه فقیه از باب بیان احکام است نه بیشتر از آن یعنی بگوییم عمومیت اخذ شده همه مراتب که امام دارد فقها هم دارند بخاطر اینکه اگر بخواهیم این طور عمومیت بگیریم تخصیص اکثر می‌شود بخاطر اینکه فقیه اولویت بر اموال و انفس مردم ندارد پس نمی‌تواند دستور به ازدواج بدهد خودش معامله را بهم بزند و... .

پس دلیلی بر وجوب اطاعت فقیه مثل وجوب اطاعت امام نداریم.

ب: مستقل در تصرف به صورت شرط و مشروطی هر کسی بخواهد تصرفی داشته باشد این تصرف مشروط به اذن است

به عبارت دیگر ولی اینجا به صورت مباشری دست به کار نمی‌شود بلکه اگر دیگران بخواهند تصرفی داشته باشند به شرط اذن ولی است مثل جای که کسی می‌خواهد حقتش را از دیگری بدون اطلاع او بگیرد

البته بنا به قول شیخ انصاری رحمت الله علیه گاهی بین دو صورت عموم من وجه است

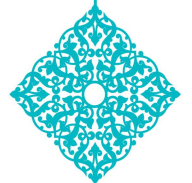
به این صورت ماده اجتماع این است که صرف سهم امام است که هم که خود ولی به صورت مباشری وارد می‌شود هم دیگران می‌توانند تصرف کنند البته با اجازه

این صورت هم از دو جهت مورد بحث قرار می‌گیرد یکی از جهت این نوع تصرف و ولایت برای اهل بیت دیگری این نوع تصرف نسبت به فقیه

صورت اول:

با استفاده از روایات این استفاده می‌شود که مردم برای تصرف در امور خود باید از

اهل بیت اجازه بگیرند





این قسمت را به اختصار بیان می‌شود مهم قسمت دوم یعنی این صورت نسبت به فقیه است

روایاتی که واجب کردند رجوع به امام علیه سلام را

مثل: عن أبي جعفر عليه السلام: «قال: ذرّوه الأمر و سنامه و مفتاحه و باب الأشياء و رضا الرحمن تبارک و تعالی: الطاعة للإمام بعد معرفته، ثم قال: إنّ الله تبارک و تعالی يقول: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (کلینی، الکافی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۶)

امام باقر علیه السلام فرمود: بلندی و کوهان و کلید و در همه چیز و خرسندی خدای رحمان تبارک و تعالی اطاعت امامست بعد از معرفت او، سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی میفرماید: هر که اطاعت پیغمبر نماید، اطاعت خدا کرده و هر که روگرداند(او را رها کن، زیرا) ما ترا نگهبان او نفرستاده ایم

روایاتی که دلالت دارند ائمه اطهار علیهم سلام صاحب امر هستند و باید در انجام کارها از آنها اذن داشته باشیم

مثل ما رواه جابر الجعفی فی تفسیره عن جابر الأنصاری، قال: «سألت النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن قوله يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول* عرفنا الله و رسوله، فمن أولى الأمر؟ قال: هم خلفائي يا جابر و أئمة المسلمين بعدی، أولهم علی بن أبی طالب علیه السلام، (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق: ج ۲۳، ص ۲۸۹، الباب ۱۷ من کتاب الإمامة، ح ۱۶)

جابر انصاری پرسیدند که صاحب امر چه کسی هستند پیامبر اکرم در جواب ائمه اطهار را معرفی کردند

مثل روایت امام رضا علیه سلام: حضرت در علت نیاز مردم به امام می‌فرمایند: هیچ ملت و فرقه ای بدون وجود قیمی که بدی ها را از آنها دور کند و به راه راست هدایت کند باقی نمی ماند و خدای متعال هم از همین جهت امام را برای مردم قرار دادند (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق: ج ۲۳، ص ۳۲)

و غیر از این روایات که همه دلالت دارند که در کارها باید از اهل بیت اجازه گرفته شود

صورت دوم: چون مواردی که برای تصرف باید از امام اجازه گرفت زیاد است باید یک قانون کلی طراحی کنیم تا با آن قانون کارهای منوط به اذن فقیه را بررسی کنیم می‌گوییم چیزی را که شارع می‌خواهد موجود شود برای مکلف دو صورت دارد

۱. علم دارد این کار وظیفه شخص خاص یا صنف خاص مثل تصرف پدر در مال فرزند یا کل من یقدر است مثل امر به معروف لازم نیست اجازه بگیرید

۲. علم ندارد احتمال می‌دهد مشروط به نظر فقیه است باید رجوع کند به فقیه در تصرف در آن کار و اینکه خود فقیه هم دو صورت دارد:

۱. فقیه علم دارد و از ادله می‌داند جواز ولایت داشتن بر اموری به نظر خصوص امام و نائب خاص وابسته نیست و می‌شود در این امور نائب شد متولی این امور می‌شود چه مباشرتا چه به صورت نائب امام

۲. از مواردی است که جواز نیابت ندارد این موارد معطل می‌شود و فقیه نظری ندارد اگر کسی بگوید این همه موارد امر به معروف و نهی از منکر چه جوری در غیبت امام رها شود و کسی متولی نشود

شیخ می‌فرماید: همانطوری که با غیبت امام از سایر برکاتش محروم هستیم از این یک مورد هم محروم می‌شویم (شیخ انصاری، کتاب المکاسب ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۸۲)

بررسی ادله ای که دلالت می‌کند برای تصرف در کارها باید به فقیه رجوع کرد و

مناقشه شیخ انصاری

شیخ انصاری می‌فرماید:

در آنجایی که وجوب رجوع به فقیه داریم با چند دلیل ثابت می‌کنیم:

۱. با روایاتی مثل جعلته علیکم حاکما که این حاکم ظاهر در این است که همانطور که در زمان نبی پیامبر برای شهری شخصی را منصوب می‌کرد و مردم وظیفه داشتن در امور نظر آن فرد را بفهمند و عمل کنند کما اینکه متبادر از حاکم هم یعنی مثل سلطانی





عرفی است که مردم وظیفه دارند در کارها از رای و نظر متابعت کنند حال این کار چه عرفی باشد چه عقلی باشد چه شرعی

کما اینکه این نظر را روایت مجاری امور بید العلماء بالله تایید می کند

۲. توقیع شریف است که نشان می دهد بعید است منظور امام عصر رجوع به علماء فقط در مسائل شرعی باشد به خاطر چند وجه؟

الف ۱. از بدیهات دین اسلام است که انسان در مسائل شرعی بخواهد باید به فقیه رجوع کند

ب ۲. ظهور روایت روایت در این است که بخاطر نفس حادثه به فقیه رجوع کنیم نه حکم آن

ت. تعبیر انهم حجتی و انا حجه الله مناسب اموری است که در آن رای و نظر خواسته می شود نه حکم شرعی اگر حکم شرعی منظور بود باید می فرمود حجج الله کما اینکه در جایی فرمود ائمه بالله علی حلاله و حرامه.

حاصل اینکه منظور از رجوع به فقها فقط حکم شرعی نیست

نکته: روایات عامی داریم که در آنها می فرمایند هرکسی می تواند کار خیر را انجام دهد یعنی لازم نیست اجازه گرفتن حال سوال می شود نسبت بین این روایات با توقیع شریف چگونه می شود؟

بعضی گفتند عموم خصوص من وجه است یعنی در محل اجتماع که بعضی از حوادث داریم که این حوادث مصداق خیر است تعارض می شود و سقوط می کنند لذا توقف می شود ولی مرحوم شیخ انصاری فرمودند که نه در این جا توقیع شریف حاکم بر آن عمومات است بخاطر اینکه در توقیع شریف یک حقی برای فقیه گذاشته شده آن هم رجوع به او در حوادث این چنینی است و این توقیع شریف مفسر آن عمومات است

شاید بگوییم اینجا از باب ورود است به این نحو که بگوییم با این توقیع شریف ثابت می شود وقتی فقیه بود دیگره ان کار اگر بدون اجازه فقیه باشد اصلا خیر نیست تخصصا از خیر بودن خارج است کتاب المکاسب (انصاری، المکاسب؛ ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۸۷)

شیخ انصاری رحمت الله علیه دوباره در مورد تعارض اردله ولایت فقیه و عمومات خیر می فرمایند:

اگر حکومت ادله ولایت را بر عمومات نپذیریم و دوباره تعارض بر می گردد برای برون رفت از این تعارض می گوئیم اصل این است، خیری که بدون نظر فقیه باشد مشروع نیست

توضیح در مورد اصل:

ما در مقام دو دلیل داریم یکی عمومات است یک دلیل هم تویع شریف است که ولایت فقیه را ثابت می کند

و اینکه ما یک قدر متیقن داریم که در مواردی نظر فقیه مهم است از این قدر متیقن می دانیم هر خیر که بدون نظر فقیه باشد مشروع نیست این قدر متیقن از اصل فساد در معامله و اصل حرمت تصرف در مال دیگران گرفته می شود از این ها هم فهمیده می شود اصل عدم مشروعیت تصرف در مال دیگران است

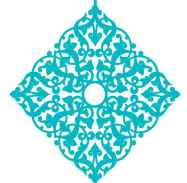
محقق اصفهانی رحمت الله علیه در مورد اصل می فرمایند: در جایی که شک کردیم برای نیابت فقیه برای امام در جایی که از وجوبات کفایی بود که بر همه واجب است در این مورد می فرماید فقیه متصدی است

مخصوصا اگر در مورد معاملات بود این معاملات باید با نظر فقیه باشد اصل عدم نفوذ است الا به نظر فقیه

اما در غیر معاملات در جایی که تصرف در اموال انفس هم هست باید از فقیه اجازه گرفت چون اصل در اینها حرمت تصرف غیر است (اصفهانی، حاشیه المکاسب، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۳۹۸)

مرحوم شیخ انصاری در مطلب بعدی می فرمایند: در مساله ولایت فقیه ما اشکال داریم گرچه حکم مشهور به ولایت فقیه است.

ولی با حرف های که ما قبلا گفتیم روشن می شود که ولایت فقیه فقط در جایی است اگر فقیه هم نبود بر دیگران واجب بود این کار را انجام بدهند.





نتیجه کلی برای این بخش از ولایت

شیخ انصاری می‌فرماید، دو مقام داریم:

مقام اول این است که بگوییم واجب است بعضی از کارهای خیر با اذن و نظر فقیه باشد مثل تجهیز میتی که ولی ندارد

مقام دوم تصرف در مال و انفس

انچیزی که از ادله بر می‌آید فقط مقام اول است برای مقام دوم باید ادله عمومیت

نیابت فقیه دلالت کند که شیخ فرمودند همچنین دلالتی ندارند

مطلب بعدی که شیخ انصاری از آن سخن می‌فرمایند روایت سلطان ولی من لا ولی

له است دو مطلب شیخ می‌فرمایند یک سند دو دلالت

در بحث سند می‌فرمایند این مرسله ضعف سند دارد همان طور که دیگران فرمودند

در بحث دلالت می‌فرمایند این روایت دلالت برای شخصی است که ولی داشتند الان

ولی ندارد از باب ملکه و عدم ملکه و اینکه دلالت این روایت به این است تصرف این

ولی برای آن شخص تا جایی است که مصلحت آن شخص باشد اما دلالت توفیق شریف

تا جایی بود که مشروعیت باشد چه مصلحت باشد چه مصلحت نباشد.

اگر چه ظاهر کلمه این را می‌رساند که چه مصلحت باشد چه مصلحت نباشد تصرف

کند ولی با آن دلیلی که گفتیم این روایت برای جایی است که ولی داشته‌اند ولی ندارد

می‌رساند که فقط این سلطان برای جایی است که قیام به مصلحت کند نه هر کاری چه

مصلحت باشد چه مصلحت نباشد.

نتیجه‌گیری

در نوشتار حاضر چهار نتیجه حاصل شد:

۱. با توجه به ادله روایی و قرآنی در بخش اول از اعمال ولایت به نتیجه رسیدیم که

ادله دلالتی ندارند برای اعمال ولایت فقیه بصورت مباشری نهایت چیزی که از ادله ثابت

است این است که فقیه در محدوده تبلیغ احکام جانشین پیامبر و اهل بیت است.

۲. با توجه به ادله روایی خصوصاً توفیق شریف حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

گرچه به این نتیجه می‌رسیدیم که فقیه بصورت اذنی حتماً می‌تواند اعمال ولایت کند

ولی بخاطر اینکه این روایات تعارض دارد با روایات عامه که هرکسی مخیر است و می تواند کار خوب را انجام دهد و این روایات حاکم بر آن روایات هستند پس در اینجا هم فقیه نمی تواند اعمال ولایت کند.

۳. ادله روایی و قرآنی دلالت قوی دارد بر اعمال ولایت به صورت مباشری از سوی اهل بیت.

۴. ادله روایی و قرآنی دلالت دارد بر اعمال ولایت به صورت اذنی از سوی اهل بیت.



فهرست منابع

* قرآن کریم

** نهج البلاغه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «الأمالی» (للمصدق) نشر کتابچی - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ ش.
۲. اصفهانی، محمد حسین کمپانی، «حاشیه کتاب المکاسب» (للأصفهانی، ط - الحديثه)، ۵ جلد، أنوار الهدی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
۳. ایروانی، علی بن عبد الحسین نجفی، «حاشیه المکاسب» (للایروانی)، ۲ جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران - ایران، اول، ۱۴۰۶ هـ ق.
۴. تبریزی، میرزا فتاح شهیدی، «هدایه الطالب إلى أسرار المکاسب»، ۳ جلد، چاپخانه اطلاعات، تبریز - ایران، اول، ۱۳۷۵ هـ ق
۵. جزائری، سید محمد جعفر مروج، «هدی الطالب فی شرح المکاسب»، ۷ جلد، مؤسسه دار الکتاب، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ هـ ق
۶. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام»، ۳ جلد، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ هـ ق
۷. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، «رساله آموزشی» ج ۱، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، انتشارات انقلاب اسلامی، نشر فقه روز تهران - ایران ۱۳۹۸ هـ ش.
۸. خراسانی، آخوند محمد کاظم بن حسین، «حاشیه المکاسب»، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران - ایران، اول، ۱۴۰۶ هـ ق.

